



یک ملاقات اهریمنی

ترجمه نیما درآگاهی



شهر شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم علوم انسانی

گفت‌وگوی گیتار و رولد با آزی آرتون

مریلمن سنسون

این متن کامل ملاقاتی است بین دو نفر که باشتینمن نایشان آدرتالین خون بشیاری (با دیدگاه‌های گوناگون) دچار تغییر چشمگیری می‌شود. همان چند کلمه آغازین کافی است تا هرچه سانسورچی، تبلیغ مسیحی و پاسبیانان اصول اخلاقی دچار سگته شوند. چندهماه قبیل از کستورت تابستانه آزی آرتون گیتار ورلد، برنامه‌یی ترتیب داد تا این دو غول شرور و شوک‌آور راگ برای نخستین بار یکدیگر را ملاقات کنند به شکلی که این دیدار ظاهر یک کنفرانس را هم داشته باشد. به‌نظر می‌رسید وجود پدر بزرگ متال شیطانی در کنار امید سیاه نسلی بسیار جوان‌تر ترکیبی نامتجانس ایجاد کند^۱. در حالی که آرتون یعنی تنه و بی‌پروا دارد و تقریباً بر تمام جمله‌هایش با آن واژه معروف به F تاکید می‌کند. سنسون آرام و خوبشتر دار نشان می‌دهد. تصورشان کنیده آرتون، هوزیسنی اریهینال، یک انگلیسی تسخیرناپذیر از طبقه‌کازگر در کنار راک‌استار دیگری که اریهینال بودن خود را دیگر تحمل کرده است. اهل میدوست و از طبقه متوسط امریکایی. با این همه به محض آغاز این کنفرانس اهریمنی زمینه‌های مشترک یکی پس از دیگری نمایان می‌شوند.



دید متفاوت بوده است. اگر برگردیم به اواخر دهه ۶۰ و اوایل ۷۰ می‌بینیم فضایی هیپی‌وار با این ذهنیت که دنیا جقدر جای خشکیست غالب بود. این قضیه به نظر ما واقعیت نداشت. دنیا اختراع بود.

منسون: برای طرفداران مرلین منسون و کسانی که تحت تأثیر این موسیقی قرار گرفته‌اند ایده کسی به نام شیطان لزوماً بمعنای آن شیطان کلاسیک نیست بلکه نشان‌دهنده نظام ذهنی‌یی خلاف جریان غالب است.

آژون: ضد بنیادگرایی، درست است یا من هم مثل خودت همچون یک ضمیمه‌یی برخورد می‌کنند. همین الان ۲۵ نفر از سن شگایت کرده‌اند که بجهایشان با گوش کردن به موزیک من دست به خودکشی زدند. واقعاً احقرانه است.

منسون: من همیشه گفتم اگر یک نفر این قدر احقر است که به خاطر موسیقی دست به خودکشی بزند پس یقیناًش همین است. فکر نمی‌کنم البته کمتر از او در دنیا وجود داشته باشد.

آژون: این قضیه از لحاظ حرفه‌یی روی کار من تأثیر بدی داشته است. فکورش را بکن که من عمداً موسیقی را بسازم که مردم را مجبور به خودکشی کند! این تصویر از هنرمند آدم را به فکر وامی‌دارد اما بگذار فقط به حقیقه‌های سطحی نگاه کنیم. اگر هر کسی که موسیقی من را می‌خورد به خاطر آن خودکشی کند پس قائلاناً دیگر نباید چنین موزیکی

فروش خوبی داشته باشد. این طور نیست؟

منسون: وقتی بچه بودم به یک مدرسه خصوصی مسیحی می‌رفتم. در آن جا ما را از گوش دادن به انواع و اقسام موسیقی منع می‌کردند. یک بار سمپاری برگزار کردند و گفتند این همان موسیقی است که شیعیانی نوشتند به آن گوش کنید، بعد

آلبوم‌های Led Zeppelin, Black Sabbath و Queen را در دستشان گرفتند و آن‌ها را از آخر به اول پخش کردند. بلافاصله جذابیت فوق‌العاده‌یی از طرف این موسیقی برپا ایجاد شد، فقط به این دلیل که آن‌ها نمی‌خواستند به آن گوش کنیم چیزی که نمی‌دانستیم این بود که والدین‌ام اولین آلبوم Black Sabbath را در ارشویان داشتند. یادم می‌آید وقتی برای اولین بار به آن گوش دادم یک کمی مرا ترساند. عمقی تاریک داشت چه در موسیقی و چه در آوازش. بلافاصله مجذوبش شدم. به نظرم قسمتی از وجود من عمیقاً خواستار آن بود چرا که فکر می‌کردم با چیزی رویه‌رو شده‌ام که برای

آژون: باید این را به تو بگویم دوست من. اسمی که برای گروه‌ات انتخاب کردی یعنی معرکه‌ست! محتوای جالبی دارد. آب کلام این که باحال‌ست!

منسون: فلسف داری، خوش‌ست می‌آید قضیه را گرفتیمی این اسم یک سپتیه برای فرهنگ آمریکاست.

آژون: آن‌ها دائماً پیوسته‌گرافی جازلز منسون را در نلبورین مرور می‌کنند. منظرم این است که جازلز منسون باید شناخته شده‌ترین جالبی تمام ادوار تاریخ باشد.

منسون: آن‌ها این تصویر را ذره ذره و با فرصت کافی خلق کردند. منظرم رسانه‌های گروهی است. اگر آن‌ها تکانش می‌کردند او هم مثل هر خلاف‌کار دیگری بود که الان توی زندان است. اما آن‌ها او را به یک نماد تبدیل کردند آن وقت هزار جور مزخرفات سرهم می‌کنند تا بیلواتند او واقعاً یک نماد است. این قضیه همیشه برایم جذاب بوده است. این جزئه با این‌ها بدیدر. من معتقدم این مسأله دقیقاً در مورد معلم انتقال افتاده است. آن‌ها ابتدا ما را به آدهانی ضمیمه‌یی تبدیل می‌کنند و بعد هم هرچه بخواهند در این مورد چرندبات می‌یابند.

آژون: بسک سبب Black Sabbath هرگز یک گروه شیطان پرست نبوده است. اگرچه ما در استرامارن از واژه‌هایی مثل شیطان مفتی و شیطان پرستی استفاده کردیم این تنها یک زاویه



سال‌ها سرکوب شده است. این قضیه حکم باز شدن درجه‌های ذهن‌ام را داشت. این را قبلاً هم گفتم. Black Sabbath برای من بلیت ورود به دنیای

هوی‌متال Heavy Metal بود.

آژون: تو از اسم بچه‌های را در یک مدرسه مسیحی در لوس آنجلس نوشته بودم. یک روز پسرم از مدرسه که به خانه آمد از من پرسید: بابا چیزی که معلم امروز به من گفت واقعیت دارد؟ او گفت چند سال پیش به یکی از کتسرت‌های تو رفته است و تو یک سطل را دست به دست می‌چرخاندی تا همه توی آن نف کنند و گشتی تا همه نف کنند و من آن را سر نکتسه کتسرت را شروع نمی‌کنم به پسرم گفتم: جکا تو فکر می‌کنی من چنین کاری بکنم؟ فکر می‌کنی این مسأله واقعیت داشته باشد؟ او گفت: نه، به نظرم چرند آمد. این مزخرف است. من بچه‌هایم را فسل تعمیم ندهام. و هیچ یک از مراسم‌ها را که در حکم مسیحی شدن است در موردشان انجام ندهام. فکر می‌کنم این باید انتخاب خوششان باشد. اما یک معلم در همین مدرسه به دخترم گفت: صی داتی دخترجان! اگر این مراسم در موردت انجام نشده پس هرگز به بهشت نخواهی رفت. من باور ندارم که یک بهشت آن بالا و یک جهنم هم آن پایین‌هاست. فکر می‌کنم ما هر دو بهشت و جهنم را همین جا روی زمین داریم. همه چیز همین جا برپا است وجود دارد.

منسون: درست است. برای من رفتن به مدرسه مسیحی تنها چیز خوشایندی که داشت خولدن انجام بود. قصه‌های جذاب زیادی در آن وجود دارد. واقعاً احساس لرجار می‌کنم از این که می‌بینم مذهب چگونه در امریکا تبدیل به یک چیز بی‌ربط شده است.

آژون: گارهای قریسی تحت عنوان مذهب انجام می‌شود. سال‌ها پیش قرار بود در جایی به اسم تاپلور در نگرانس کنسرتی برگزار کنیم. کلاتر منطقه به من گفت نمی‌تواند امنیت ما را تضمین کند. چرا که یک نفر از معنی که در آن نزدیکی بود مقدار بسیار زیادی دین‌بخت بردیده تا محل کنسرت را منفجر کند. خوب مسلم بود که من هم خودم را نشان ندهم. هیچ چیز خوشایندی در آن‌جا نداشتیم. نمی‌دیدم!

منسون: چیز جالبی هم همین لواخر در نگرانس برای من واقعاً پیش آمد. درخواست اسپونز کردم برای قسمتی از سن که ما در حال اجرای برنامه بودیم.

تمام تکنیسین‌هایی که قابل دسترسی بودند از دادن اکسیژن خودداری کردند فقط به این دلیل که درخواست کننده مریلین منسون بود. مردم می‌بایست آن‌ها را مجبور می‌کردند چرا که تمامی آن افراد مسیحی بودند ولی نمی‌خواستند به دیگری کمک کنند. فکر نمی‌کنم این قضیه تشافه جالبی برای مسیحی بودنشان باشد.

آرتور: چیزهایی تعریف می‌کنی که من در تمام دوران کارم با آن رویخوردم بودم. بگذار چیزی را برایت بگویم. فارغ از طرز فکر من و تو آن‌ها حتی هیچ هدف سنجیده‌ای هم ندارند (یعنی این‌که بخوایم وازا سنجیده را ارزش گذاری کنی) یک بار بعد از کنسرت سوار اتوبوس گرویی‌مان شدم و بعد از حدود هفت ساعت که درجاده بودیم جلوی یک رستوران جادویی نگه داشتیم تا قهوه‌یی بخوریم و کمی استراحت کنیم. اولین صبح بود و جایی که بودیم تاکیو مترها اطرافمان چیزی دیده نمی‌شد. به یک باره مردی جلویم سبز شد و یکی از آن کسارت‌هایی که رویش شنیده‌ام شنیدی می‌نویسند به من داد و رویش نوشته شده بود: «صبح نجات‌دهنده است به او گفتی تو از کجا آمدی؟ تا کیو مترها اطراف این‌جا چیزی وجود ندارد» گفت: تمام شب به دنبال تان آدمم گشتم: تمام شب دنبال آدمی تا همین یک تکه کاغذ را به من بدهی؟ تو احتیاجی نداری به کلیسا بروی دوست من باید به روان‌پزشک مراجعه کنی. من دنبال

عیب‌جویی از مذهب نیستم من هیچ اعتقادی به چیزهای بد ندارم. خبیث شیطان‌پرست نیستم آن چیزی که در ظاهر من دیده می‌شود فقط و فقط یک بازی نمایش گونه است. اگر شما به دنبال شیطان‌پرستی و خودکشی هستید باید اول از همه سراغ شکسپیر بروید. رومیو و ژولیت تماماً درمبارا خودکشی است. این قضایا با راکت‌مروول موجود نیامده است. چرا تمام مدت اشاره‌ها به سوی ملت؟ چطور وقتی در یک نمایشگاه نقاشی تصویر شیطان و یا حتی زنان برهنه به نمایش گذاشته می‌شود چنین حرف‌هایی زده نمی‌شود؟ من معتقدم ما هم درست به همان اندازه نقلی که روی بوم نقلی می‌کنند، شاعری که شعر می‌گوید، یا تئاتر سین‌ها و سینماگرا دارای حق هستیم.

گینار ورلد: موردی که به نظر می‌رسد شما دو نفری روی آن اتفاق نظر ندارید مسأله شخصیت روی سن و شخصیت خارج از آن فضا است. مریلین، تو در گذشته

به من گفتی که از الیس کوپر Alice Cooper نامیده شدی چرا که او بین شخصیت روی سن و کنی که به‌طور معمول است تفاوت قائل شده است.

منسون: خوب، تو نمی‌توانی همیشه دقیقاً همان کنی باشی که روی سن هستی، چرا که آن وقت دیگر روی سن رفتن به معنی بیان درونیات نیست. درجه مسدودت نمی‌تواند همیشه روی ۱۰ باشد اما در موردی که گفتی باید بگویم مسأله‌یی که مرا آزار می‌داد این بود که کسی یک بار چیزی بگوید و بار دیگر کاملاً خلاف آن را منظورم مسلماً تعبیر عقیده‌ها که اعتقاداتی از عدم تعصب است نیست.

آرتور: من با الیس کوپر سال گذشته در امریکای جنوبی یک تور مشترک داشتیم و اگر بخوایم کاملاً صادق باشم باید بگویم خوشگیز بود. همه‌شان بی‌وجود ندانست این طور بگویم، او بیشتر دوست دارد گف بازی کند تا موسیقی بسازد. شعاعی نمی‌توانید ماهیت یک لب را از هم درست وسط رودخانه عوض کنید نمی‌توانید کاری را شروع کنید بعد یک‌دفعه تصمیم بگیرید. آدم دلم می‌خواهد از این بعد با اسباب‌هوب گلف‌بازی کنی؛ حداقل من نمی‌توانم این دیگر آری ازین نخواهد بود. اگر شما هم از اینی که هستیم خوش‌تان نمی‌آید اطمینانی

نمی‌دهم. منسون: به نظر من این طرز فکر ثابت می‌کند چرا آری هنوز هم به همان مرزگی است. تو هرگز به سازوکار بازار و فروش بالا و در کل سلیقه عموم تن

نداری؟ گینار ورلد: فکر می‌کنم همرا مردم از شما می‌ترسند؟ منسون: بزرگترین ترس آدم‌ها، دگم و معاهده کار این است که ما مردم را تسویق می‌کنیم که فکر بیشتر خلاق باشند و چارچوب ذهنیت‌های بسته و کلیشه‌یی و کلا فضای غالب فکری آمریکا را بشکنند. این که آدم فکر خود را به کار ببنداند برای‌شان ترسناکتر از هر گونه تصویر شیطنی است. من فکر می‌کنم مردم هرگز نگاهی دقیق و نزدیک به موجودیت مریلین منسون نیافتاده‌اند. این موضوع (منظورم موجودیت کسی به‌عنوان مریلین منسون) در آن واحد هم مثبت است و هم منفی و نه تماماً تاریک و سیاه آن‌طور که مردم دوست دارند فکر کنند منظورم این است که آن‌ها عمیقاً دوست دارند که من کسی باشم که حیوانات را آتش می‌زند یا برای بچه‌ها مزاحمت جنسی ایجاد می‌کند. اما من بسیار ترسناکتر از این‌ها هستم، چرا که بسیار واقعی‌ترم و



چیزی که سعی می‌کنم پیشنهاد دهم حقیقت است. این برایشان بسیار رصاورتر از این است که مرتکب جنایتی شوم.

آزتون: درست است، به تو اقترا زده‌اند. حالا این را گوش کن. یک بار کاردنیل اوکاسر در نیویورک به جایگاه سخنرانی رفت کسی که صحبتش را می‌کنم کاردنیل است یعنی فقط یک رتبه پایین‌تر از پاپ می‌دانی؟ رفت آن بالا و به جمع گفت من [آزتون] یک خدمت‌سپح هستم. این دیگر آخر خط است چرا که یک روز ممکن است یک دیوانه مغز من را متلاشی کند فقط به این خاطر که از مسیح الهام گرفته است. این واقعاً مرا به وحشت می‌آورد. همیشه هم این وحشت با من است. اگر چنین حوفاً یا بهتر است بگویم حقمی از طرف کلیسا باشد پس دیگر این آدم‌های الله خود را کاملاً مجاز می‌دانند هر کاری بکنند. روحانیت درجایگاه بسیار قدرتمندتر و طبعاً حساس‌تری نسبت به موقعیتی است که من و تو هرگز بتوانیم داشته باشیم. من در تمام مدت در زندگی‌ام با نهدیده‌های جانی روبه‌رو بوده‌ام. یکی از دلایلی که دائماً روی سن از این طرف به آن طرف می‌دوم این است که کسی به من گفت: شلیک به هدف متحرک مشکل‌تر از هدف ساکن است.

منسون: یک لحظه به این فکر کنید که کدام از این‌ها خطرناک‌تر است؟ ایستادن روی سن یا ایستادن جلوی یک کلیتیک سفط‌جنین؟ چیزی که مرا خیلی به‌خود مشغول کرده این است که به‌راستی چه کسی از هنر شدن کلیتیک‌های سفط‌جنین سود می‌برد؟ این موضوع جای بررسی دارد.

آزتون: ضرورت‌ها در جامعه آمریکا وضعیت غریبی دارند. شما در مکان‌های عمومی کالیفرنیا (تمامی آن‌ها) اجازه ندارید سیگار بکشید اما همان‌جا می‌توانید بروید اسلحه بخورید. همین دیشب دانشمندان از استودیو می‌آمدیم بیرون که درست آن طرف خیابان پنج گاوله در سربیک نفر خالی کردند.

منسون: یک مسأله دیگر این است که همه در آمریکا احساس گناه می‌کنند. در نتیجه خود را به شکل متظاهرانه‌تری مذهبی نشان می‌دهند. تلویزیون به شما القا می‌کند تا زمانی که نوع متناسب شلیکو را بخردید آدم نورمال و متوازنی نیستید. این نوع مذهبی که این‌جا ترویج می‌شود تنها درصدد تقویت حس گناهکاری شماست به شما می‌قبولاند تا وقتی به آن چه آن‌ها می‌گویند ایستادن نیابوید. جای تان در

بهشت نخواهد بود. دلیل این که مردم این قدر احساس بدبختی و فک‌برده‌گی می‌کنند همین است. اگر مردم کمی آرامش داشته باشند، خود را راحت بگذرانند و از هنر و موسیقی لذت ببرند شادتر خواهند بود. این فرهنگ غربی ساری است. نیرویی شما را به سمت احساس قربانی بودن سوق می‌دهد. همیشه احساس گناهکار بودن می‌کنید چرا که ایک گناهکار زاده شده‌اید یا در مورد تلویزیون احساس می‌کنید یک مصرف کننده به‌دنیا آمده‌اید. گیتار ورلده‌نگته مورد علاقه تان درشل تان چیست. یعنی چیزی که به لحاظ حرفه‌ای بیش از همه دوستش دارید چیست؟

منسون: هیچ حسی قابل فحاش با آن چیزی نیست که روی سن در برلین جمعیت دارید. آزون: دقیقاً همین‌طور است. بالاتر از آن چیزی نیست. معتبرترین نشان افتخار هم نمی‌تواند با آن برابری کند.

منسون: قبول دارم، بناداش واقعی را در چنین فضایی احساس می‌کنید.

آزون: یک چیز راسمی‌دانی، ایسن موضوع خدادادی‌ست این احساس برای من روحانی‌ترین حالتی است که تجربه کرده‌ام. اغلب کسانی که مجری‌گری یک برنامه را به‌عهده دارند مثل آدم‌های هالو و مسخ فقط یک‌جا می‌ایستند و برنامه اجرا می‌کنند. حتی آن‌هایی که ظاهراً فعالیت زیادی نشان می‌دهند کار من این است که بروم روی سن و کارن کنم مردم از روی صندلی‌های‌شان کنده شوند، و حاضریم هر کاری بکنم تا نتیجه بگیرم. برای این کار نه تعلیم می‌بینم و نه برنامه‌ریزی خاصی دارم و نه حتی از قبل تمرینی می‌کنم. بعضی شبها افتتاح‌ام بعضی شبها معمولی ولی هزارگانه، یک شب فوق‌العاده دارم. صدمت‌هاست مشروبات الکلی و مواد مخدر را کنار گذاشتم. اما در حالت عادی کار

نه‌جایی می‌رسد که آرتانین خونم آن‌قدر بالا برود که احساس می‌کنم غوغا می‌خورم. امیدوارم منصرف کرده‌ام بعد تمام شب را در اتاق هتل. نمی‌توانم بگویم راه می‌روم. ویژگی می‌دهم و اصلاً هم دلم نمی‌خواهد این حالت تمام شود. همه به این خاطر است که می‌خواهیم کارمان را به بهترین نحو انجام دهیم و آن‌هم ساختن بهترین شب زندگی برای کسانی است که به خاطر ما آمده‌اند.

منسون: صیفاً اعتقاد دارم که ما همین کار را خواهیم کرد!

رادیو آلترناتیو ایران

این روزها خبر از راه‌اندازی یک رادیوی اینترنتی ویژه موسیقی زیرزمینی آلترناتیو ایران Iranian Alternativ Radio (IAR)

به گوش می‌رسد. در اختیار مربوط به این رادیو آمده است که گروه‌های زیرزمینی ایران می‌توانند آثار خود را با فرمت MP3 برای این ایستگاه بفرستند و در نوبت مشخص قضاوت خواهد کرد.

نشانی: radio @ iraniam.com
برای اطلاعات بیشتر به این سایت مراجعه کنید
www.iraniam.com/radio.html

آگهی

گروه‌ها و نوازندگان

از شماره آینده بخش موسیقی گلستانه فضایی را برای درج آگهی نوازندگان و گروه‌های موسیقی در نظر می‌گیرد. اگر نوازنده‌یی قصد پیوستن به یک گروه را دارد یا اگر گروهی نیاز به نوازنده یا گراش و دوایگی‌های خاص داشته باشد می‌تواند آگهی خود را به‌طور رایگان در گلستانه به‌چاپ برساند. متن آگهی خود را به شماره ۸۸۹۴۳۰ فکس یا به‌نشانی email gotelemusic@yahoo.com ارسال کنید.